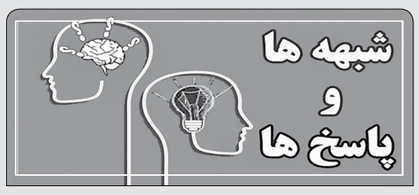


# سوره امام حسین(ع)

**شبهه: چرا سوره فجر به سوره امام حسین(ع) معروف شده است؟**

پاسخ: آیات و سوره‌هایی در قرآن‌کریم وجود دارد که در شأن اهل‌بیت(ع) نازل شـــده است. یکی از آن سوره‌ها، سوره فجر است که به عنوان «سوره حسین بن علی(ع)» معروف است.

در حدیثی امام صادق(ع) می‌فرمایند: «اقْرَءُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِی فَرَائِضِکُمْ وَ نَوَافِلِکُمْ، فَإِنَّهَا سُورَةُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ(ع)، مَنْ قَرَأَهَا کَانَ مَعَ الْحُسَیْنِ(ع)یَوْمَ الْقِیَامَهِ فِی دَرَجَتِهِ مِنَ الْجَنَّهِ»؛ ســـوره فجر را در هر نماز واجب و مستحبّ بخوانید که سوره حسین بن علی(ع) است، هرکس آن را بخواند، با حسین بن علی(ع) در قیامت در درجه او از بهشت خواهد بود.[1]

معرفی این ســـوره به عنوان ســـوره حسین بن علی(ع) ممکن است به خاطر این باشـــد که مصداق روشـــن «نفس مطمئنه» که در آخرین آیات این ســـوره مخاطب واقع شده حسین بن علی(ع) است، همان‌گونه که در حدیثی از امام صادق(ع) ذیل همین آیات آمده است: عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ فِی قَوْلِـــهِ: «یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعِـــی إِلی رَبِّکِ راضِیَهً مَرْضِیَّهً» یَعْنِی الْحُسَیْنَ ابْنَ عَلِیٍّ(ع).[2]

**گویا ائمه معصومین(ع) از این جهت سوره فجر را سوره حسین(ع) نامیده‌اند که قیام و شهادت آن حضرت، در آن تاریکی طغیان، مانند طلوع نور فجر، از نو منشأ حیات و حرکت شد، خون پـــاک او و یارانش به زمیـــن ریخت و نفوس مطمئنه آنها با فرمان ارجعی و با خشـــنودی به سوی پروردگار شـــتافت تا همیشه از دل‌های پاک بجوشد و آنها را با هم پیوسته دارد و الهام بخشـــد تا از این الهام و جوشش، نور حق در میان تاریکی‌ها بدرخشد و راه حیات با عزت باز و پایه‌های ظلم و طغیان، بی‌پایه شود و طاغیان را دچار خشم و نفرین کند.**

و یا به خاطر اینکه لیالی عشـــر (شب‌های ده‌گانه) یکی از تفسیرهایش شب‌های ده‌گانه آغاز محرم است که رابطه خاصی با حسین بن علی(ع) دارد.

و به هرحال این همه پاداش و فضیلت از آن کسانی است که تلاوت آن را مقدمه‌ای برای اصلاح خویش و خودسازی قرار دهند.[3]

گویا ائمه معصومین(ع) از این جهت این سوره را سوره حسین نامیده‌اند که قیام و شهادت آن حضرت، در آن تاریکی طغیان، مانند طلوع نور فجر، از نو منشـــأ حیات و حرکت شـــد، خون پاک او و یارانش به زمین ریخت و نفوس مطمئنه آنها با فرمان ارجعی و با خشـــنودی به سوی پروردگار شـــتافت تا همیشه از دل‌های پاک بجوشد و آنها را با هم پیوسته دارد و الهام بخشد تا از این الهام و جوشش، نور حق در میان تاریکی‌ها بدرخشد و راه حیات با عزت باز و پایه‌های ظلم و طغیان، بی‌پایه شـــود و طاغیان را دچار خشم و نفرین کند...؛ این نفوس مطمئن بودند که هیچ انگیزه‌ای جز حق، آنها را بر نینگیخت و هیچ مصیبتی مضطربشـــان نکرد؛ به آنچه در راه حـــق و صلاح بود، آری و به آنچه طغیان و شـــر و فســـاد بود، نه گفتند.[4]

برخی مفسران برآنند که مقصود از «فجر» در این آیات، فجر آغاز محرم یا فجر روز عید قربان یا صبحگاه ماه رمضان یا فجر صبح جمعه است؛ ولی آیه فوق معنای وسیعی دارد که همه این موارد را شامل می‌شود، به طوری که برخی مفسران گفته‌اند: هر نوری که در دل تاریکی می‌درخشد مقصودِ این آیه است.

بنابراین، درخشش اسلام و نور محمدی (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در تاریکی جاهلیت، یکی از مصادیق آن است، همان‌طور که سپیده دم قیام مهدی(عج) در تاریکی ظلم و ستمِ جهان یکی دیگر از مصادیق آن است و قیام عاشورای حسینی در آن دشت خونین کربلا و شکافتن پرده‌های تاریک ظلم بنی‌امیه و نشان دادن چهره واقعی آن دیوصفتان، مصداق دیگر بود.[5]

**نتیجه:**

معروف شـــدن سوره فجر به سوره امام حســـین(ع) می‌تواند به دلیل روایاتی باشـــد که از حضـــرات معصومین در این زمینه وارد شـــده و این ســـوره به عنوان سوره امام حســـین معرفی شده است؛ همچنین می‌تواند بـــه خاطر جایـــگاه معنوی آن حضرت و اینکه یک مصـــداق کامل و تمام برای «نفس مطمئنه»ای باشـــد که در انتهای این ســـوره بدان اشاره شده است.

*** مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی**

۱. عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق، ج ۵، ص ۵۷۱.
۲. همان، ص ۵۷۷.
۳. ناصر مکارم و همکاران، تفســـیر نمونه، تهران، دارالکتب الاســـلامیه، ۱۳۷۴ ش، ج ۲۶، ص ۴۳۹.
۴. محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، تهران، شـــرکت ســـهامی انتشار، ۱۳۶۲ ش، چاپ چهارم، ج ۴، ص ۸۲.
۵. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۴۴۲؛ رضایی اصفهانی، تفسیر قرآن مهر، قم، پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن، ۱۳۸۷ ش، چاپ اول، ج ۲۲، ص ۱۹۲.

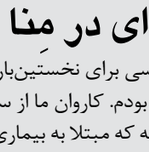

## حکایت اهل راز

# شفای بیمار ساوه‌ای در مِنا

نگارنده (ری‌شـــهری) در سال ۱۳۵۸ شمسی برای نخستین‌بار به حج مشرّف شدم. در این سفر، روحانی کاروان نیز بودم. کاروان ما از ساوه بود. پیرمردی در کاروان داشتیم، حدود شصت ساله که مبتلا به بیماری شدید آسم بود.

پس از وقوف در عرفات با سختی به مشعر آمدیم. بعد از نماز صبح باید تا محلّ خیمه‌های ایرانی‌ها در مِنا پیاده می‌رفتیم. هرکس وسایل شخصی خود را همراه داشـــت. آن شـــخص نیز با کسالت و بار همراه ما پیاده آمد. با زحمت خود را به مِنا رساندیم، امّا خیمه‌های ایرانی‌ها را پیدا نکردیم و در شدّت گرما تا نزدیک ظهر سرگردان بودیم. سرانجام حدود ظهر خیمهٔ خود را یافتیم. پس از خوردن قدری آب خنک و خاکشیر، برای رمی جمرهٔ عقبه به مِنا رفتیم.

آن مرد در بازگشـــت راه را گم کرده بود، پس از چند روز داستان خود را برای من چنین تعریف کرد:

پس از گم شـــدن، بســـیار گریه کردم، حالم بد شد. بالأخره راه را پیدا کردم و به خیمه آمدم. بر اثر خستگی زیاد به خواب رفتم. در عالم رؤیا سیّد بزرگواری را دیدم که وارد خیمه شد. یک استکان شیر در دست داشت و به من داد. گرفتم و قدری از آن نوشیدم. از خواب پریدم. همهٔ بدنم خیس عرق بود. حالت تهوّع به من دست داد. به دستشویی رفتم. مرتّب چیزهایی مانند چرک از گلویم خارج می‌شد. از آن روز به بعد، حالم خوب شد.

تا آنجا که به یاد دارم تا زمانی که با ما بود، دارو مصرف نمی‌کرد.

*** کتاب: خاطره‌های آموزنده، نوشته آیت‌الله محمدی ری‌شهری انتشارات دار الحدیث قم**

# اقتصاد و فرهنگ
# قوام اجتماع

**علیرضا بهادری**

**خدا در قرآن با تبیین حقایق هستی، نه‌تنها فلسفه و اهداف حکیمانه فعالیت‌های خویش را تبیین می‌کند، بلکه به انســـان تحلیلی درســـت از امور ارائه می‌دهد تا بتوانـــد توصیه‌های خویـــش را در همین چارچوب توجیه علمی و برهانی و منطقی کند. از همین‌رو آموزه‌های قرآن، سرشار از حکمت و برهان است و حتی موعظه‌ها بلکه مجادله‌های آن به احسن وجه انجام می‌شود تا فاقد عنصر عقلانیت و برهان نباشد. از نظر قرآن، اجتماع انسانی بر دو ستون اصلی برقرار است که شناخت آن می‌تواند ارزش و جایـــگاه آن را در اجتماع تبیین کرده و توصیه‌های الهی نسبت به این دو ستون را معنا و مفهوم واقعی بخشد. توصیه‌هایی که با مفاسد و مصالح مرتبط است و عدم توجه به آنها به معنای گرفتاری به فساد و عدم دسترسی به مصالح بندگان است. نویسنده در این مطلب جایگاه اقتصاد و فرهنگ به عنوان قوام اجتماع را تبیین کرده است.**

***

**تأمین نسبی سعادت در دنیا**

سعادت در سایه دو عنصر و مؤلفه اصلی به دست می‌آید و آن آرامش و آسایش است. فقدان هر یک به معنای نابودی سعادت و گرفتاری به شقاوت است.

هر اجتماع انسانی به هدف دستیابی به این فضیلت بزرگ و کامیابی به سعادت ایجاد می‌شود و فلســـفه وجودی هر اجتماعـــی تأمین چنین سعادتی است، به طوری که عدم دستیابی اجتماع و نظام‌ها و نهادهـــای آن، به معنای ناکارآمدی بلکه عدم مشروعیت فلسفی آن اجتماع خواهد بود؛ زیرا اجتماعی که نتواند تأمین‌کننده اهداف باشد به خودی خود از مشروعیت فلسفی می‌افتد و هیچ‌گونه توجیه عقلانی برای بقای آن وجود ندارد. از این رو هر اجتماعی در راســـتای تأمین ســـعادت گام بر می‌دارد و تضمین بقای خود را مرهون آن می‌داند. البته به طور طبیعی مراد از سعادت، تأمین آسایش و آرامش دائمی و مطلق و کامل نیست؛ زیرا چنین چیزی در نظام دنیوی شدنی نیســـت، بلکه مراد از آن، سعادت نسبی است که در دنیا امکان تحقق دارد.

نظام دنیـــوی مقتضی تغییرات و گرایش به فساد اســـت؛ از همین‌رو، هر چیزی که ساخته می‌شود، از همان آغاز ساخت، گرایش به فساد و فروپاشـــی دارد. بر همین اســـاس اصلاحات دائمی برای حفظ ســـازه لازم و ضروری است و هرگونه بی‌توجهی به آن به معنای اجازه بخشی به تغییرات فســـادآمیز اســـت. امام علی(ع) در جمله‌ای بس زیبا به این نظام هستی اشاره دارد و می‌فرماید: إِنَّ لِلَّهِ مَلَکاً یُنَادِی فِی کُلِّ یَوْمٍ: لِدُوا لِلْمَوْتِ، وَ اجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ، وَ ابْنُوا لِلْخَرَابِ؛ خداوند را فرشـــته‌ای است که در هر روز ندا در می‌دهد

**از نگاه قرآن، از سنت‌های الهی قوام داشتن اقتصاد و فرهنگ برای اجتماع است؛ یعنی همان طوری که انســـان بدون صفات الهی، انســـان نیســـت اجتماع بدون اقتصاد و فرهنگ نیز قابلیت تحقق نـــدارد و اگر بخواهیم از ماهیت اجتماع ســـخن بگوییم باید از دو عنصر اصلی فرهنگ و اقتصاد سخن بگوییم که مقوم ذاتی اجتماع است.**

که بزاییـــد برای مردن و گـــرد آورید برای فنا شدن و بسازید برای ویران گشتن.(نهج‌البلاغه، حکمت ۱۳۲)

اصولاً هدف پیامبران، فراهم‌آوری بسترهای برای اصلاحات دائمی اســـت که نیاز جامعه و جان و جهان اســـت. حضرت شـــعیب(ع) می‌فرماید: مـــن اراده و قصدی جز اصلاح تا آنجا که بتوانم ندارم؛ و توفیق من جز به خدا نیست. بر او توکل کرده‌ام و به سوی او بازمی گردم.(هود، آیه ۸۸)

از نظر علمی نیز ثابت شـــده اســـت که هر ماده‌ای پیش از اینکه به ســـازه‌ای تبدیل شود، میلیون‌ها و بلکه میلیاردها حالت می‌تواند بگیرد؛ اما همین که حالتی به خود گرفت، از همان زمان، مرگ آغاز می‌شود تا آن حالت دگرگون شود؛ زیرا بقای آن حالت نیاز به حافظ بیرونی دارد؛ چرا که طبیعت سازه و حالت، گرایش به تغییر و عدم بقا دارد. بر همین اساس، نمی‌توان در دنیا سعادت پایـــا و مانایی را ایجاد کرد که همواره آرامش و آسایش در آن باشد. اصولاً از نظر قرآن، دنیا برای انسان همانند رنجگاه است(بلد، آیه ۴) که انسان میان آسانی و ســـختی در حرکت است.(شرح، آیـــات ۵ و ۶) این دنیـــا نمی‌تواند تأمین‌کننده سعادت دائمی باشد، بلکه آخرت به سبب حیات محض بودن می‌تواند چنین سعادتی را ایجاد کند؛ زیرا تغییرات در آن معنا ندارد و مرگ به معنای تغییرات انتقالی و تبدیل از حالتی به حالت دیگر در آن رخ نمی‌دهد.

**اقتصاد و فرهنگ**
**ستون خیمه اجتماع**

از نظر قـــرآن، در میان عناصـــر موجود در اجتماع انســـانی، دو عنصر ومؤلفه است که به عنوان عمود بلکه قوام اجتماع است و آن عبارت است از: اقتصاد و فرهنگ.

واژه ســـتون و به عربی عمود که برای نماز مثلاً بیان شـــده و در برخی روایات آمده است: الصلاه عمود الدین، به این معنا اســـت که نماز همانند ستون میانی خیمه است که به آن شکل حقیقی می‌بخشد و بستر استفاده از چادر و خیمه را فراهم می‌آورد؛ زیرا بدون این ســـتون اصلی که فقرات اصلی خیمه را شکل می‌دهد، نه‌تنها خیمه‌ای بر پا نشده است، بلکه غیرقابل استفاده است. به سخن دیگر، عمود میانی همانند لوازم ذاتی اســـت که به خیمه معنا می‌بخشد و آن را قابل استفاده می‌کند.

بـــه تعبیر دیگر، یک خیمـــه از نظر ماهیت فلســـفی از پارچه، ستون‌های اطراف و ستون یا ستون‌های میانی تشکیل می‌شود و این‌ها عناصر آن است. ستون‌های پیرامونی نقش دارند، ولی آن که خیمه را خیمه می‌سازد، ستون میانی و اصلی است. این ستون اصلی نه‌تنها به آن زیبایی می‌بخشـــد بلکه قابلیت استفاده از خیمه را نیز فراهم می‌آورد.

از نظر قرآن، اقتصاد و فرهنگ نه‌تنها ستون اصلی اجتماع است؛ بلکه قوام اجتماع است؛ زیرا اقتصاد و فرهنگ همانند چیزی عمل می‌کند که حقیقت اجتماع را می‌سازد.

به سخن دیگر، اگر چربی برای روغن، ذاتی است، اقتصاد و فرهنگ هم برای اجتماع، ذاتی اســـت. از این رو باید اقتصاد و فرهنگ را مقوم ذات اجتماع دانســـت؛ به طوری که اگر اقتصاد و فرهنگ نباشـــد، اصولاً چیزی به نام اجتماع انسانی معنا ندارد.

خدا در آیات قرآن، به این دو عنصر فرهنگی و اقتصادی توجه ویژه‌ای داشته است و با آوردن واژه «قیام» برای آنها بر آن است تا بیان کند که حقیقت ماهیت اجتماع، چیزی جز این دو نیست.

از نگاه قرآن، هر امـــت و اجتماعی نیازمند اقتصـــاد تأمین‌کننـــده آســـایش و فرهنـــگ تأمین‌کننده آرامش و امنیت و معنویت اســـت. ایـــن دو در یک ســـطح با هـــم کار می‌کنند و این‌گونه نیســـت که یکی زیربنا و آن دیگری رو بنا باشد؛ زیرا اقتصاد و فرهنگ در یکدیگر تاثیر متقابل دارند؛ از همین‌رو در روایت آمده اســـت: کَادَ الْفَقْرُ أَنْ یَکُونَ کُفْراً؛ نزدیک است که فقر کفر باشـــد.(کافی، ج ۲، ص ۳۰۷) خدا نیز اقتصاد را بارها در کنار ایمان آورده اســـت تا به همسنگی اقتصاد و فرهنگ تاکید داشته باشد.(بقره، آیه ۳)

آموزه‌های قرآن تبیین می‌کند که چه سان عناصر فرهنگـــی در اقتصاد و جهت گیری‌های آن نقـــش دارد و در همه ابعاد از توزیع و تولید و مصـــرف ایـــن ابعاد فرهنگی اســـت که تأثیر می‌گذارد. براســـاس همین نگرش فلســـفی به اقتصاد و فرهنگ اســـت که نمی‌توان از اجتماع سخن گفت و از دو مقوم ذاتی آن یعنی اقتصاد و فرهنگ سخن نگفت.

به هر حال، حقیقت هویت اجتماع را همان اقتصـــاد و فرهنگ شـــکل می‌دهنـــد و بی‌آنها نمی‌توان از اجتماع ســـخن بـــه میان آورد؛ زیرا اجتماع مجموعه افراد انسانی است که با هدف تأمین سعادت و مؤلفه‌های آن شکل گرفته و با بهره‌گیری از روش‌هایی برای تحقق آن، همکاری دارند. این همان مفهوم امتی است که از نظر قرآن به اجتماع اشاره دارد.

خدا در آیات قرآن(نســـاء، آیه ۵؛ مائده، آیه ۹۷)به این نکته توجـــه می‌دهد که قوام بودن اقتصـــاد و فرهنگ برای اجتماع، از ســـنت‌ها و قوانین الهی است. به این معنا که همان‌طوری که قانون جاذبه و قانون دافعه از سنت‌های الهی و از قوانین حاکم بر جهان است، «اقتصاد و فرهنگ» نیز برای اجتماع به عنوان یک قانون مطرح است. از همین رو از واژه «جعل» استفاده کرده است. جعل در اصطلاح قرآنی بیانگر تصرفات تکوینی آفریدگار و پروردگار است. خداوند درباره خلافت انسانی بر هستی از واژه «جعل» استفاده کرده و فرموده است: وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَهِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً؛ و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من جعل‌کننده جانشین در زمین هستم. (بقره، آیه ۳۰)

این جعـــل به این معنا اســـت که خدا در تکوین، انســـان را خلیفه قرار داده اســـت؛ هر چند که این تکوین با تشـــریع نیز بیان شـــده اســـت؛ ولی به این معنا نیست که مخالفت در مقام تشریع، موجب می‌شود تا خلافت از انسان ســـلب شود؛ بلکه با مخالفت هر کسی همچون ابلیس و شـــیاطین، در مقام تشریع، همچنان خلافت برای انسانی که متاله است، باقی و برقرار اســـت؛ زیرا مقوم خلافت انسان، متأله بودن و علم‌الاسماء اســـت.(بقره، آیه ۳۱) بنابراین، در صورت مخالفت در مقام تشـــریع این خلافت تکوینی از میان نمی‌رود.

از نظر قرآن، خدا میان همســـران نیز جعل تکوینی مودت و رحمـــت می‌کند. به این معنا که اگر پیش از همسری چنین مودت و رحمتی نباشد، اما همین که همسر شدند، چنین جعل تکوینی رخ می‌دهـــد؛ چنان‌که می‌فرماید: و از نشـــانه‌های او اینکه از نوع خودتان همســـرانی برای شما آفرید تا بدان‌ها آرام گیرید و میانتان دوســـتی و رحمت جعل کرد و قرار داد. آری در این نعمت برای مردمی که می اندیشـــند قطعاً نشانه‌هایی است. (روم، آیه ۲۱)

ایـــن جعل مودت و رحمـــت میان مردمان به‌ویژه همســـران یک جعل تکوینی اســـت نه تشـــریعی. البته این مـــودت و رحمت در طول فرآیندی تحقق می‌یابد و تثبیت می‌شود.

به هر حال، از نظر قرآن، از سنت‌های الهی قوام داشتن اقتصاد و فرهنگ برای اجتماع است؛ یعنی همان طوری که انسان بدون صفات الهی، انسان نیســـت، اجتماع بدون اقتصاد و فرهنگ نیز قابلیت تحقق ندارد و اگر بخواهیم از ماهیت اجتماع ســـخن بگوییم باید از دو عنصر اصلی فرهنگ و اقتصاد ســـخن بگوییم که مقوم ذاتی اجتماع است.

**دو عامل قوام اجتماع**

**۱- قوام اقتصـــادی:** از نظر قـــرآن، از مهم‌ترین مقومات اجتماع، اقتصاد آن است؛ از همین‌رو با تعبیر از آن به عنوان «قیام» بر این نکته تاکید می‌کند که قوام و ایستادگی اجتماع به عنصر اقتصادی آن اســـت. بر همین اساس می‌بایست حتی در اقتصاد خرد و شخصی به آن توجه و اهتمام ویژه داشت و اجازه نداد مدیریت اقتصاد خرد و شـــخصی به دست نابخردان و ســـفیهان بیفتد که با سبک‌مغزی خویش آن را تباه می‌کنند. خـــدا در این‌باره می‌فرماید: و اموال خود را که خداوند آن را وســـیله قوام زندگی و اجتماع شـــما قرار داده به سفیهان مدهید؛ ولی از عواید آن به ایشان بخورانید و آنان را پوشاک دهید و با آنان سخنی پسندیده بگویید.(نساء، آیه ۵)

در حقیقت ملکیت خصوصی تا جایی معتبر اســـت که مالک آن توانایی مدیریت اقتصاد را داشته باشد و بتواند به عنوان یک انسان رشید عقلـــی آن را به کار گیرد. از این‌رو رشـــد عقلی و بلکه مهارتی برای مدیریت اموال در شـــرایط اعطای مال به مالک و صاحب آن مطرح شـــده است(نساء، آیه ۶) و کسی که از چنین صلاحیتی برخوردار نیســـت، تنهـــا از عواید ملک خویش بهره‌مند می‌شـــود و مدیریت اموال همچنان در دست صاحبان اهلیت باقی خواهد ماند.

خدا در بیان چرایی ایـــن حکم می‌فرماید: أَمْوَالَکُمُ الَّتِی جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ قِیَامًا؛ یعنی این اموال برای شما به عنوان یک اجتماع انسانی، مایه قوام است و اعطای آن به دست نااهل و بی‌خرد چیزی جز تباهی اقتصادی نیســـت؛ زیرا اگر ســـعادت دومؤلفه آرامشی و آسایشی داشته باشد، بی‌گمان تأمین‌کننده آسایش، همان اقتصاد است. بنابراین، هیچ اجتماعی نمی‌تواند تأمین‌کننده آســـایش خویش را به دســـت افراد بی‌صلاحیت و نااهل بســـپارد هر چند که به ظاهر ملک آنان باشد و آن نابخرد، وارث مال و ملک باشد.

**قوام فرهنگی:** از نظر قرآن، همان اندازه که برای شـــکل‌گیری اجتماع، نیاز به اقتصادی اســـت که قوام اصلی آن را تشـــکیل می‌دهد و تأمین‌کننده بخش آسایشـــی ســـعادت است، همچنیـــن جامعه به یک قوام فرهنگی هم نیاز دارد که تأمین‌کننده بخش آرامشـــی ســـعادت خواهد بود؛ زیرا این قوام فرهنگی اجتماع است که جهت گیری کلان اقتصادی را تأمین می‌کند و به یک اجتماع هویت فرهنگی می‌بخشد.

اصولاً بدون هویت فرهنگی، هر اجتماعی جز جمعیت پراکنده‌ای نیســـت که از هیچ انسجام اجتماعی برخوردار نیســـتند. از نظر قرآن، قوام فرهنگی هر اجتماع است که به افراد جهت گیری هویتی می‌دهد و آنان را در ساختار امت به شکل اجتماع در می‌آورد و از جمعیت و مجموع بودن به یک اجتماع با تبادلات فرهنگی و اقتصادی و مانند آن تبدیل می‌کند تا بتوانند نیازهای خویش را برآورده کرده و به یکدیگر در کمال‌یابی یاری رسانند. به سخن دیگر، اقتصاد جنبه آسایشی و هویت فرهنگی جنبه آرامشی بلکه جهت‌گیری کلان امت و اجتماع را تأمین می‌کند و به افراد نامتعارف با قومیت‌ها و تفاوت‌های جنســـیتی و مانند آنها، یک هویت مشخص فرهنگی منسجم می‌دهـــد و به تعبیر قرآنی امت را می‌آفریند که در یک روش و با یک شـــریعت و سبک زندگی و فلسفه مشخص به یکدیگر کمک می‌کنند تا به هدف برسند.

از نظر قرآن، کعبه و مسجد الحرام به عنوان نماد فرهنگی امت اسلام عمل می‌کند و به آنان هویتی مشخص می‌بخشد. خدا می‌فرماید: جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَهَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ قِیَامًا لِلنَّاسِ؛ خدا کعبه بیت‌الله‌الحرام را به عنوان قوام مردمان قرار داده است.(مائده، آیه ۹۷)

در حقیقت همان طوری که اقتصاد و اموال مایه قوام اجتماع اســـت، کعبه مایه قوام مردم و اجتماع اســـت. کعبه برای مسلمان‌ها همانند

**آموزه‌هـــای قرآن تبیین می‌کنـــد که چه ســـان عناصر فرهنگی در اقتصاد و جهـــت گیری‌های آن نقش دارد و در همه ابعاد از توزیع و تولید و مصرف این ابعاد فرهنگی است که تأثیر می‌گذارد. براساس همین نگرش فلسفی به اقتصاد و فرهنگ است که نمی‌توان از اجتماع سخن گفـــت و از دو مقوم ذاتی آن یعنی اقتصاد و فرهنگ سخن نگفت.**

یک نماد هویت آفرین و هویت بخشی است که اجتماع مسلمانان را از دیگران جدا می‌سازد. از همین‌رو پیامبر(ص) ســـالیانی در انتظار چنین نماد فرهنگـــی بود تا بتواند اســـلام را از دیگر شرایع موســـوی و عیسوی جدا سازد و به امت اســـلام هویتی فرهنگی و انسجام بخشی بدهد. (بقره، آیات ۱۴۴ تا ۱۵۰)

خدا در آیه ۴۸ مائده بیان می‌کند که برای پیروان شرایع گوناگون، عوامل فرهنگی بوده است که موجب انسجام هویتی و اجتماعی آنان بود. هر چند که فلسفه همه پیامبران یکی است؛ اما برای هر یک از امت‌های پیشین، شریعت و آیینی است که سبک زندگی آنان را مشخص می‌کند؛ چنان‌که برای هر یک روش‌هایی اجرائی اســـت که براساس آن سبک زندگی را به کار می‌گیرند.

بنابراین، هر امتی از امت‌های پیشین که تحت شـــرایع گوناگون و پیام‌های پیامبران اولوا العزم شکل گرفته، یک نماد هویتی فرهنگی است. نماد هویت فرهنگی اسلام، کعبه و بیت‌الله‌الحرام است که موجب انسجام اجتماعی مسلمان می‌شود و همه برای انجام مناسک به ویژه نماز به آن سو قرار می‌گیرند. از نظر قرآن، هر امتی باید هویت فرهنگی خویش را بشناســـد و بـــه آن توجه و اهتمام داشته باشد.

# تفاوت روح بزرگ و روح کوچک

حسین بن علی(ع) یک روح بزرگ و یک روح مقدس است. اساساً روح که بزرگ شـــد تن به زحمت می‌افتد و روح که کوچک شد تن آسایش پیدا می‌کند. این خود یک حسابی است. ابن‌عباس‌ها بیایند نهی کنند، مگر روح حسین(ع) اجازه می‌دهد؟!

متنبّی، شاعر معروف عرب شعر خوبی دارد، می‌گوید:

وَ اذا کانَتِ النّفوسُ کباراً / تَعِبَتْ فی مُرادِهَا الأَجْسامُ

می‌گوید وقتی که روح بزرگ شـــد جسم و تن چاره‌ای ندارد جز آنکـــه به دنبال روح بیاید، به زحمت بیفتد و ناراحت شـــود. اما روح کوچک به دنبال خواهش‌های تن می‌رود، هرچه را که تن فرمان بدهد اطاعت می‌کند. روح کوچک به دنبال لقمه برای بدن می‌رود اگرچه از راه دریوزگی و تملّق و چاپلوســـی باشد. روح کوچک دنبال پست و مقام می‌رود ولو با گرو گذاشـــتن ناموس باشد. روح کوچک تن به هـــر ذلت و بدبختی می‌دهد برای اینکه می‌خواهد در خانه‌اش فرش یا مبل داشته باشد، آسایش داشته باشد، خواب راحت داشته باشد.

اما روح بزرگ به تن نان جو می‌خوراند، بعد هم بلندش می‌کند و می‌گوید شـــب زنده‌داری کن. روح بـــزرگ وقتی که کوچک‌ترین کوتاهی در وظیفه خودش می‌بینند، به تن می‌گوید این ســـر را توی این تنور ببر تا حرارت آن را احســـاس کنی و دیگر در کار یتیمان و بیوه‌زنان کوتاهی نکنی! روح بزرگ آرزو می‌کند که در راه هدف‌های الهی و هدف‌های بزرگ خودش کشته شود؛ فرقش شکافته می‌شود، خدا را شکر می‌کند.

روح وقتی که بزرگ شـــد، خواه ناخواه باید در روز عاشورا سیصد زخم به بدنش وارد شـــود. آن تنی که در زیر ســـم اسب‌ها لگدمال می‌شود، جریمه یک روحیه بزرگ را می‌دهد، جریمه یک حماسه را می‌دهد، جریمه حق‌پرستی را می‌دهد، جریمه روح شهید را می‌دهد.

* استاد شهید مطهری، حماسه حسینی، جلد اول، صص ۳۰ و ۳۱.

## چراغ راه

# علمی که صاحبش را به هلاکت می‌رساند!

**قال الامام علی(ع): «رب عالم قد قتله جهله، و علمه معه لاینفعه»**

امام علی(ع) فرمود: چه بســـا عالمی که جهل او، عامل هلاکتش می‌شـــود و علـــم و دانش او که همراهش اســـت، هیـــچ نفعی به او نمی‌رساند.[1]

۱- نهج‌البلاغه- حکمت ۱۰۷

## حکایت خوبان

# انگیزه‌های تلاوت قرآن

امام علی(ع) می‌فرمایـــد: «هرکس قرآن بخواند تا از این راه نان بخورد؛ روز قیامت می‌آید درحالی که استخوان صورت او ظاهر گردیده و هیچ گوشتی روی آن نیست.[1]

امام صادق(ع) می‌فرماید: «پاره‌ای از مردم قرآن تلاوت می‌کنند که گفته شـــود چه خوب می‌خوانـــد، و برخی قرآن می‌خوانند برای تأمین معاش. در این دو دسته خیری نیست، ولی بعضی از مردم قرآن می‌خوانند که از راهنمایی‌های او بهره‌مند شوند، و در نماز و در هر حال شب و روز از آیات الهام‌بخش قرآن بهره معنوی و فکری بردارند.[2]

۱- عقاب الاعمال، ص ۴۴
۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۴۴

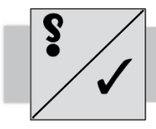

## پرسش و پاسخ

# علم، نور است یا حجاب اکبر؟

**پرسش:**

**در آموزه‌های وحیانی اسلام از یک‌سو آمده که علم نور است، اما از طرف دیگر عرفا علم را حجاب اکبر می‌دانند، حتی علم توحید را؛ این دو برداشت از علم چگونه با یکدیگر قابل جمع است؟**

**پاسخ:**

**طرح شبهه**

قرآن کریم در سوره فاطر آیه ۲۸ از یک‌طرف می‌فرماید: فقط عالمان از خدای متعال خشـــوع دارند، «انما یخشی الله من عباده العلماء». اما از سوی دیگر برخی عرفا علم را «حجاب اکبر» می‌دانند که مانع رشد و تعالی انسان می‌شود! حتی علم توحید و معارف اسلامی را هم در این راستا قرار می‌دهند. اساســـاً فلسفه این دو برداشـــت متعارض در رابطه با علم چیست و چگونه می‌توان علم یا علومی را که به حجاب اکبر تبدیل می‌شـــود به علم حقیقی که در روایت امام صادق(ع) آمده اســـت کـــه: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» علم همان نوری است (الهی) که خداوند آن را در دل هرکس که بخواهد قرار می‌دهد.(مصباح‌الشریعه، ص۱۶) سوق داد تا منشأ تعالی روح و تکامل همه‌جانبه انسان شود؟

**جایگاه علم در اسلام**

علم موضوعی اســـت که هر صاحب عقل و اندیشه‌ای، بر ارزش و منزلت آن گواهی می‌دهد و آن را بزرگ و نیکو می‌شـــمارد. علم در دین اســـلام که ختم تمام ادیان و دربر گیرنده تمامی ارزش‌ها اســـت، جایگاه رفیع و بلندی دارد، به‌گونه‌ای که امام علی(ع) آن را اصل و ریشه هر خیری برمی‌شمرند و می‌فرمایند: «العلم اصل کل خیر و الجهل اصل کل شر» علم، ریشه و اصل هر خیری و جهل اصل و ریشه هر شری است.(غررالحکم، ح۸۱۸) پیامبراکرم(ص) می‌فرماید: «طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه» طلب علم و دانش بر هر مرد و زن مسلمانی یک فریضه الهی به‌شمار می‌آید.(تنبیه‌الخواطر،ج۲، ص۱۷۶) همچنیـــن آن حضرت با تاکید بر فراگیری علم در هر مکان دور و نزدیکی می‌فرماید: اطلبوا العلم ولو بالصین» علم را بیاموزید ولو اینکه در چین باشد.(بحارالانوار، ج۱، ص۱۷۷)

**چگونه علم حجاب اکبر می‌شود؟**

اما اینکه با این همه تاکید در آیات و روایات بر جایگاه و اهمیت علم و لزوم فراگیری آن در هر مکان و زمان بر زن و مرد، چرا این علم به حجاب اکبر تبدیل و برای انسان ضد ارزش می‌شود؟ باید بررسی شود که هدف از تحصیل علم چیست و اساساً چرا انسان باید به عنوان یک فریضه الهی همواره از گهواره تا گور به دنبال آن باشـــد. در روایات برای تحصیل علم پنج انگیزه اصلی ذکر کرده‌اند که فقط یک انگیزه آن برای ما قابل قبول اســـت و چهار انگیزه دیگر جنبه ضد ارزشـــی و یا حجاب اکبری دارد. در روایتی پیامبراکرم(ص) می‌فرماید: هرکس علم را برای رسیدن به تکبر و تفاخر بر دیگران بیاموزد، اگر در آن حال بمیرد، جاهل از دنیا رفته است و اگر علم را فقط برای گفتن و ســـخنرانی کردن بیاموزد نه عمل کردن، اگر در آن حال بمیرد، منافق از دنیا رفته است، و اگر علم را برای مناظره و مراء و مجادله با دیگران بیاموزد، اگر در آن حال بمیرد فاســـق از دنیا رفته است و اگر علم را برای کسب ثروت بیشتر در این دنیا بیاموزد، اگر در آن حال بمیرد، زندیق یا کافر از دنیا رفته است، و بالاخره هرکس که علـــم را برای عمل به آن یـــاد بگیرد، اگر در آن حال بمیرد، عارف از دنیا رفته است.(مواعظ العددیه، آیت‌الله مشکینی، ص۲۶۲)

بنابراین از این حدیث شریف به خوبی می‌توان استنباط کرد که علم زمانی جنبـــه حجاب اکبر و ض